

اصولی بنام نفی و نفی!

نفی در نفی ، عبارت دیگری از مثبت (مکمل) در فکر و اندیشه ، در ماده و طبیعت ، و در جامعه و تاریخ است ، زیرا بر اساس این مثبت ، هنگامی که دانشمندی نظری را اظهار می کند ، و آنگاه دانشمند دیگری نظریه مخالف را عرضه می نماید ، جدال و بحث میان این دو درمی گیرد و در نتیجه نقاط ضعف هر کدام روشن میشود ، آنگاه نظریه سومی که جامع نقاط مثبت هر دو نظریه است ، بدست می آید که آنرا (سنتز) می گویند ؛ همانطوری که ملاحظه می-
 فرمائید هر اندیشه ای بوسیله اندیشه قبلی نفی شده ، و نفی ها به طور متوالی پیش می روند .

در جهان طبیعت ، پدیده ای به نوبه خود

بسیاری از ما را که نیست ها در تشریح اصول دیالکتیک ، از اصلی بنام «نفی و نفی» یاد می نمایند و چنین قلمداد می کنند که این اصل غیر از اصل «حرکت تکاملی پدیده های طبیعت» است ، در صورتی که هر دو عبارت ، به یک حقیقت اشاره می کنند زیرا لازمه هر حرکتی نفی حالت قبلی است ، و حرکت ، پیوسته بستر نفی های متوالی است ، نفی در نفی در نفی ...

در حرکت ، نو ، بجای کهنه می نشیند و کهنه ، به وسیله نو ، نفی می گردد ، آنگاه نو نیز ، بوسیله نو دیگری ، نفی میشود و این جانشینی و نفی ، تالعه ای که حرکت هست ، ادامه دارد .

از یک لحاظ ، می توان گفت : قانون

نلی، دوباره دانه جو داریم نه يك برابر بلکه ده بیست سی برابر.

آنگاه وی این بیان زادر باره حشرات مانند پروانه نیز مطرح می کند و اضافه می نماید که: سراسر زمین شناسی سلسله ای از نلی شناسی نالی است، سلسله ای متوالی از انهدام سنگهای قدیم و رسوب سنگهای جدید، مرتباً بخش زیادی منهدم و بصورت ماده تشکیل دهنده انشار جدید در می آید، ولی نتیجه آن مثبت است.

وی این اصل را در جامعه و تاریخ يك اصل مثبت و جامع می داند و میگوید: اقوام کشاورز با مالکیت جمعی بر زمین آغاز به فعالیت کردند... در طی تکامل کشاورزی، این مالکیت جمعی به تدریج و پشتهای تولید مبدل می شود، مالکیت عمومی رفع و نلی می شود و طی مراحلی به مالکیت خصوصی مبدل میشود، آنگاه نلی مالکیت خصوصی و تبدیل آن به مالکیت عمومی ضرورتاً بروز میکند ولی این خواست به معنی ایجاد مجدد مالکیت جمعی اول قدیمی نبود، بلکه به معنی ایجاد کامل تر و پیشرفته تری از مالکیت جمعی است.

فارسائی های سخنان انگلس

۱ - عرگاه مقصود از این اصل همان حرکت، یا مثلث هگل باشد در این صورت جایگزین ساختن نلی در نلی بجای آن دو،

سال بیستم شماره ۱۴

بصورت (نز) در می آید، و به سیرد بالک- تیکی خود خود ادامه می دهد تا به پیدایش پدیده نوتری که نلی کننده پدیده پیشین است، می انجامد، و تا لحظه ای که سیر تکامل ادامه دارد، هر نوری بوسیله نوتری که از آن کاملتر است، نلی می گردد.

(انگلس) در تشریح اصل نلی در نلی بحث گسترده ای دارد، گویی می خواهد برساند که نالون نلی در نلی، غیر از اصل حرکت و غیر از مثلث هگل است، بلکه نالونی است فلسفی و جهانشمول که همه پدیده ها را زبر پوشش خود در می آورد. آنجا که می نویسد:

«نلی در نلی پروسه ای است کاملاً ساده که روزانه در همه جا صورت می پذیرد... دانه جوی را در نظر می گیریم، بلونها دانه جو، آرد، تخمیر، پخته و سپس صرف می شوند و اگر این دانه جو با شرایط معمولی مواجه شود و در زمین مناسبی بیفتد، تحت تاثیر گرما و رطوبت تغییراتی چند در آن رخ میدهد، جوانه می زند، دانه جوانی میشود و به جای آن، نلی این دانه یعنی گیاهی که از دانه نشأت گرفته، ظاهر میشود.

... این گیاه رشد می کند، گل میدهد، با آن عمل لقاح صورت می گیرد، و خلاصه بازم دانه های دیگری بوجود می آید و همین که دانه رسید ساله می روید و گیاه هم به نوبه خود نلی می شود، ما بعنوان نلی

۲- دانه‌های جو یا گندم یا سایر دانه‌های خوراکی که مورد مصرف انسان و جاندار می‌باشد، نسبت به دانه‌هایی که سبزه‌پشوند خیلی بیشتر است و هرگز این دانه‌ها مسیر تکاملی خود را به شکلی که انگلس پاد می‌کند نمی‌پیماید، از این جهت نمیتوان قانون نفی در نفی را يك قانون کلی برای همه پدیده‌های جهان بحساب آورد تا چه رسد باینکه نسبت بکسل جهان هستی شامل گردد.

بسیاری از جانداران طعمه حیوان‌دهگر میشوند یا تخم‌هایی از بین می‌روند و به شکنهای گوناگون از پروسه تکامل خارج می‌گردند، با این وضع چگونه میتوان قانون نفی در نفی را بعنوان تکامل آفرین کلی و ضروری دانست؟

فقط این قانون را بمعنوی تکاملی در باره پدیده‌هایی میتوان پذیرفت که شرایط رشد و تکامل در آنها موجود باشد.

* * *

۳- در مثال (مالکیت عمومی آنگاه مالکیت خصوصی، سپس مالکیت عمومی کاملتر) باید گفت يك چنین گزارشی از گذشته و آینده جز غیبی‌گویی از گذشته و پیش‌گویی از آینده چیزی نیست زیرا هرگز مالکیت عمومی تمام افراد بشر در گذشته نسبت به فرآورده‌های طبیعی و کشاورزی ثابت نیست بلکه در هر دوره‌ای هر فردی خود را بدست رنج خویش شایسته‌تر و اولی می‌دهد و

نتیجه‌ای جز فریبکاری و کم‌راهی خواننده ندارد و وظیفه يك فیلسوف واقع‌بین این است که بهمان تغییرات واقع بینانه اکتفا کند ولی علت اینکه مارکسیسم از این تعبیر بهره می‌گیرد، اینست که وی بنا بر این تعبیر قدیم و کهنه‌ای، اصرار دارد، از این جهت از چنین تعبیر سراها ابهام استفاده می‌کند. هر گاه مقصود از این قانون غیر از قانون حرکت و پایداری هگل باشد چنین اصلی در صورتی میتواند يك قانون فلسفی آن هم به معنای تکاملی اش باشد که کلی و عمومی باشد، در صورتی که چنین نیست و در مواردی از طبیعت از این قانون خبری نیست از این جهت باید آنرا توصیفی از طبیعت پیرامون بخشی از پدیده‌های طبیعت دانست، نه يك قانون فلسفی جهان شمول که باید کلی و ضروری باشد.

مثلا هسته يك درخت میوه‌دار، سبز میشود و از آن تنه و شاخه و برگ می‌روید و در فصل مناسبی شکوفه می‌گردد و گل می‌دهد و سرانجام میوه بارمی‌آورد، بدیهی است که تنه و شاخ و برگ درخت در شکوفه و گل و میوه هضم نمیشود بلکه پس از رسیدن و خشکیدن میوه نیز همچنان باقی میماند، در این مثال علاوه بر اینکه نمی‌توان پروسه تکامل را سه طرفه دانست، بلکه نفی هر پدیده را بوسیله پدیده دیگری نیز نمیتوان اثبات کرد.

* * *

هرگز نمیتوان ادعا کرد که در زمان باستان جریان فکری بشرمادی بود زیرا تحقیقات باستان‌شناسان این مسأله را بطور روشن ثابت کرده که دیرینه‌ترین اندیشه انسانی را، فکر خداگرایی تشکیل میدهد، بطوری که در هر نقطه‌ای از جهان که تمدنی کشف شده است، با مسأله توجه به ماوراء ماده همراه بوده است (۱)

در پایان باید از آقای انگلس پرسید : بنا بر قانونی بودن مسأله نفی نفی خواهشمند است از نفی این مکتب و سقوط کلی آن نیز گزارش دهید و بگوئید بهمین زودی مکتب ماتریالیسم، بوسیله بروز مکتب دیگری نفی و سه‌زبانه‌دان تاریخ ریخته میشود .

باید از انگلس و همکاران او مارکس پرسید که هر گاه نفی در نفی آنها به شکل تکاملی اش يك قانون کلی است، چرانهات سیر تاریخ را جامعه بی طبقه و پیدایش بهشت زمینی و برقراری صلح و امنیت و آسایش همگانی، می‌داند و پس از آن، مرحله‌ای برای تاریخ قائل نیستند؟ چرا تمام اصول فلسفی و علمی شما درباره خودتان، تخصص‌های خوردند و جریان پیدا نمی‌کنند .

پایان بحث و بالک تیک

بکنوع حق تصریحی برای خود در آن قائل بود . نه اینکه خود و دیگران را نسبت دسترنج خود مساوی میانگاشت، همچنین اعتقاد به سالکیت عمومی زمین و دیگر محصولات کشاورزی و صنعتی در آینده يك نوع پیشگویی است که هنوز دلیلی بر ضرورت وجود آن آنها بصورت طبیعی در دست نیست بلکه گرایش دولتهای سوسیالیستی به مالکیت‌های شخصی در محدوده خاصی، نشانه، ناکامی نظام کمونیستی میباشد، و روز بروز این گرایشها در کشور های سوسیالیستی در حال توسعه و افزایش است .

۴- انگلس برای عمومی جلوه دادن این قانون در تاریخ و جامعه دست و پا کرده و در ضمن دعوا نرخ تعیین کرده است، وی میگوید :

(فلاسفه باستان مادی بوده‌اند و آنگاه ایده‌آلیست شده‌اند، سپس فلسفه ایده‌آلیسم مدرن نفی شد، این نفی نفی دیگر ایجاد مجدد ماتریالیسم کهن نیست)

باید بار آورشد جریان فکری بشر در آغاز بر خداشناسی و خداگرایی بود هر چند گاهی در یافتن خدای راستین گرفتار اشتباه میشد و به بت پرستی و غیره گرایش پیدامی کرد و

۱- بکتاب خداشناسی ص ۶۵-۶۷ مراجعه فرمائید

عَدِلَ الْقَيْدُ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ أَخَذَ الْقَيْدَ خَفَّتْ عَلَيْهِ أَمُورُهُ

اعتدال و میانروی در امور را پیشه خود سازید . هر کس در زندگی

التصا در پیشه سازد بار زندگی بردوش او سنگینی نمی‌کند . غرر الحکم ص ۴۹۴